

مشکل بزرگی که در کشور ما وجود دارد و از ره گذر آن، تبعات فراوانی را شاهد بوده ایم؛ مربوط به طرز تفکری است که بر دانشگاه‌ها، رسانه‌ها و به طور کلی روشنفکران و متجددان حاکم است. موضوع اصلی این است که همه‌ی ما نتایج افکار خود را بیان می‌کنیم ولی به طرز فکر خود چندگان آگاهی نداریم. در حالی که اگر طرز تفکر خود را در تبادل نظر با یک دیگر محک بزنیم، سقراط وار می‌توانیم ریشه‌های اختلاف نظر خود را چه در تعریفات خود از مفاهیم و چه از لحاظ شکل استدلال در یابیم؛ و به سفسطه‌های رایج میان خودمان پایان دهیم. نظر شما در این باره چیست؟

امروز بیشتر از «تفکر» پرسش می‌شود و از تفکر صحیح و «روش» تفکر مقرون به صحت سخن به میان می‌آید؛ اما کمتر به این نکته توجه می‌گردد که این پرسش در تداوم تفکر غربی به معنای فردیدی لفظ، که از عهد متافیزیک یونان باستان شروع می‌شود مطرح شده است. سقراط و افلاطون روش تفکر درست عقلی (حصولی) را توضیح دادند و ارسطو هم آن را منفتح کرد. آن‌ها تفکر را یک فعالیت عقلانی حصولی ذهن می‌دانستند که اگر از قاعده درستی پیروی کند، چه در تشخیص موضوع یعنی در تصورات و مفاهیمی که برای ما مطرح است و باید در مورد آن‌ها به «تعریف» صحیحی برسیم؛ و چه از لحاظ یافتن نتیجه در قیاس مفاهیم مختلف با هم و دست یافتن به مفاهیم جدیدی که «استدلال» اقتضا می‌کند تمام مباحثات و اختلافات نظری را به نتیجه واحد و مورد اتفاق همه، منتهی می‌کند. این قواعد که به طور کلی در دو بخش مربوط به «تصورات» و «تصدیقات» طبقه‌بندی می‌شد و «روش» صحیح دست یافتن به «تعریف» کامل جامع و مانع و «استدلال» برهانی را ارائه می‌داد، اساس علوم و فلسفه یونان باستان قرار گرفت و بعد هم با گسترش هلنیسم (فرهنگ یونانی) در سایر نقاط عالم رسوخ کرد. گذشته از این «روش»، در متافیزیک یونانی مبنای فکر بر «تصورات» قرار داشت که مستقیماً از «حواس» اخذ می‌شد و بر محسوسات خارجی تطبیق می‌کرد. از این دیدگاه، سیر تفکر انسان چنین است که این تصورات یا «مفاهیم جزئی محسوس»، به نوبه خود توسط ذهن مورد مقایسه و مذاقه قرار گرفته و برحسب اشتراکاتشان دسته‌بندی می‌شوند. سپس ذهن به مدد قوه خیال، این اشتراکات را از مفاهیم جزئی محسوس «منتزع» (جدا) ساخته و به صورت یک «تصور جدید» در می‌آورد. مثلاً از ملاحظه نخل‌های متعدد، تصویری واحد از «نخل» در ذهن حاصل می‌شود که برخلاف هر نخل واقعی، در مکان و زمان و با اندازه و کیفیت خاصی نیست؛ ولی بر هر نخلی در هر مکان و هر زمان و با هر اندازه و کیفیت، قابل تطبیق است. روشن است که چنین نخلی در افق محسوسات رویاروی ما نیست؛ بلکه «حاصل انتزاع» و یا کشف ذهن فعال ماست. اما این مفهوم جدید هر چند «واحد» است ولی «جزئی» محسوب نمی‌شود؛ زیرا بر تمام نخل‌های جهان در گذشته و حال و آینده اطلاق می‌شود. این گونه تصورات را «مفاهیم کلی» مأخوذ از مفاهیم محسوس یا «معقول اول» می‌نامند، که دارای «مصدق»هایی

دکتر محمدرجبی، چهره‌ای آشنا در بین دانشجویانی است که مطالعات غرب‌شناسی و تاریخ فرهنگ و تمدن دارند. سخنرانی ۵۰ جلسه‌ای ایشان در تالار دانشکده حقوق دانشگاه تهران در سال ۷۶ با موضوع «سیر فرهنگ و تمدن»، هنوز هم چراغ راه علاقه‌مندان به مباحث غرب‌شناسی است. سوابق پژوهشی و اجرایی در کنار آشنایی عمیق با مباحث قرآنی و تفکری و فلسفی، و شناخت فرهنگ و تمدن غرب از نزدیک، از ایشان شخصیتی ویژه ساخته است. از جمله آثار ایشان به ویژه در زمینه مباحث قرآنی می‌توان به کتاب «برقی از منزل لیلی» اشاره نمود.

صبح روز ۱۴ فروردین ۸۹ فرصتی دست داد و در محل کار خدمت ایشان رسیدیم. ایشان علی‌رغم مشغله‌ها و جلسات و درگیری‌های کاری گسترده، با صبر و حوصله، پنا به درخواست ما، تأملاتشان را پیرامون تفکر دینی بازگو کردند.

پس از تنظیم اولیه مصاحبه، متن آن به همراه سؤالات و ابهاماتی که مجال نشد حضوری پرسسیم، خدمت ایشان ارسال گردید. ایشان ضمن بازبینی سؤالات و پاسخ‌ها، لطف کردند و مصاحبه را کامل تر و تفصیلی تر به دست ما رساندند. با توجه به طولانی بودن این گفتگو، بخش اول آن که به بحث از مراتب تفکر و توضیح تفصیلی مبنای تمامی گونه‌های تفکر که در قرآن آمده است و نیز چگونگی تقدم ذکر بر فکر، می‌پردازد؛ در این شماره تقدیم می‌گردد. بخش دوم مقاله ضمن ارائه توضیحات بیشتر در باب تقدم ذکر بر فکر به مخرب‌های مسیر «وصول به ذکر الرحمن» می‌پردازد که در شماره بعد خواهد آمد.

لازم به ذکر است که چون این مصاحبه در ایام عید نوروز انجام شده بود، دکتر رجبی در انتهای مصاحبه اشاره‌ای زیبا به تحویل سال نو و دعای تحویل داشتند که حیفمان آمد علی‌رغم گذشت چند ماه از آن تاریخ، از مصاحبه حذف کنیم. لذا این اشاره را هم در پایان بخش اول آورده‌ایم.

راکب ومرکوب

گفتگویی با دکتر محمد رجبی پیرامون نسبت دکرو فکر



بیش از یک مورد جزئی هستند. فعالیت ذهن یا «عقل» در انتزاع مفاهیم کلی از یک دسته مفاهیم جزئی دارای وجه مشترک، در مورد «ربط» مفاهیم جزئی و کلی نیز صورت می‌پذیرد و به انتزاع مفاهیم کلی تری می‌انجامد که صرفاً «معقول» هستند و جز در عقل ذهن و یا نفس‌الامر، موجودیت مستقلی ندارند و «مفاهیم عقلی محض» یا «معقول ثانی» تلقی می‌شوند؛ نظیر مفاهیم ریاضی و منطقی و فلسفی فردیت و زوجیت، تساوی و عدم تساوی، جزئیت و کلیت، واحد و کثیر، ایجاب و سلب، عموم و خصوص، وجوب و امکان، علت و معلول و... فیلسوفان، تنها به معقولات ثانی فلسفی اشتغال دارند؛ یعنی از آن منظر کلی به عالم می‌نگرند تا با تحلیل کلی‌ترین روابط حاکم بر عالم هستی و کلی‌ترین مفهوم یا مفاهیم بتوانند تمام مفاهیم دیگر و روابط آن‌ها را منطقاً توضیح دهند. اما ذهن دانشمندان معطوف به معقولات اول است تا روابط ناشناخته بین آن قوانین علمی را شناسایی کنند و یا پدیدار جدیدی بر مجموع شناخته‌شدگان بیفزایند. نهایت سیر تعقل یا تفکر انسانی با چنین روند «منطقی» در فلسفه و علم، نایل شدن به کلی‌ترین تصورات یا مفاهیم است که هر کدام در سطح خود نسبت به سایر مفاهیم، عمومیت و شمول دارند.

دو نگاه

اگر قرآن فارغ از حجاب رایج تفکر وارداتی هر دوره از ادوار پیشین تا امروز، مورد مذاقه قرار گیرد، هم دانسته می‌شود که انحاء گوناگون تفکر در قرآن مجید آمده است و هم می‌توان دریافت مبنای تمام این گونه‌های تفکر، ذکر است.

به این ترتیب می‌توان گفت که در این طریق از تفکر، تمام مردم می‌توانند به هم فکری و هم‌زبانی برسند؛ زیرا در یک «سیر منطقی» از نقطه واحد مشترکی به نام «حواس» آغاز می‌کنند، و نهایتاً در کلی‌ترین مفاهیم معقول وحدت نظر پیدامی‌کنند.

خیر، بسته به اینکه ذهن هر کس تا کجا توانایی و کشش ادامه این روند را داشته باشد، طبقات گوناگون مردم به لحاظ معرفت عقلانی استدلالی (حصولی) دسته‌بندی می‌شوند.

دانشمندان علوم جدید، اگر مشتغل به علوم انسانی باشند، از مفهوم کلی «پدیدارهای انسانی» فراتر نمی‌روند و هرگز به طرح مفهوم کلی «انسان» نمی‌پردازند؛ و اگر متخصص علوم زیستی باشند، در مفهوم کلی «پدیدارهای حیاتی» متوقف می‌شوند و مفهوم کلی «حیات» را خارج از حوزه علوم تجربی می‌یابند؛ و چنانچه با علوم طبیعت سر و کار داشته باشند، در پدیدارهای عمومی مادی و نه مفهوم کلی «ماده» محدود می‌مانند؛ زیرا پرداختن به مفاهیم کلی ماده، حیات و انسان، در قلمرو فعالیت عقلانی محض یعنی فلسفه قرار می‌گیرد. [این بخش از مباحث فلسفی را امروزه «فلسفه‌های مضاف» می‌گویند؛ مانند فلسفه فیزیک، فلسفه زیست، فلسفه اجتماعی، فلسفه سیاسی، فلسفه اقتصادی و...]. اما چنان‌که گفتیم، برای فیلسوف این فعالیت ذهنی همچنان ادامه می‌یابد تا آن‌که به یک «مفهوم کلی واحد» فاقد وجه مشترک با هر مفهوم دیگر، یا به تعبیری «کلی‌ترین مفهوم عام و شامل»، نایل شود.

به نظر می‌رسد دستکم فیلسوفان هستند که می‌توانند هم‌دل و هم‌زبان باشند.

فیلسوفان نیز در اینکه کلی‌ترین مفهوم چیست و چگونه بایستی تعریف و تحلیل شود، با یکدیگر اختلاف دارند که اساس حوزه‌ها و مکاتب فلسفی مختلف گردیده است؛ ولی در روش تفکر منطقی و متعلق تفکر فیلسوفانه که به «مفاهیم کلی عقلی محض» معقولات ثانی محدود می‌شود، با یکدیگر مشترک هستند.

ظهور ادیان الهی چه تأثیری بر جریان تفکر فلسفی گذاشته است؟

هر چند دوره‌های دینی ظهور مسیحیت و پس از آن، ظهور اسلام جریان‌های جدیدی را در تفکر ایجاد کرد، و ادراکات الهامی را که منعکس‌کننده «حقیقت» مکنون در اشیاء و امور است، و رای واسطه احساس و استدلال، مبنای شناخت برتر و حتی هر نوع شناخت حسی و عقلی و قلبی معرفی نمود؛ ولی سیطره نحوه تفکر حصولی یونانی همچنان ادامه یافت و توسط یهودیان و مسیحیان و مسلمانان اهل فلسفه، با تصرفاتی قابل ذکر به نام فلسفه‌های یهودی، مسیحی و اسلامی موسوم شد. روی هم‌رفته می‌توان گفت که روح تفکر فلسفی بر اصالت و اعتبار عقل استدلالی و معرفت حصولی انسان تأکید دارد و برای آن، قدرت فهم حقیقت مطلق را قائل است؛ خواه این حقیقت را متحقق در عالمی و رای محسوسات بداند (افلاطون) یا آن را در ضمن محسوسات جستجو کند (ارسطو) و یا آن را مساوق ذهن و فکر انسان بشمارد (دکارت و فیلسوفان دوره جدید).

آیا در فلسفه‌ی اسلامی هم چنین وضعیتی وجود دارد؟

فلسوفان مسلمان و مسیحی و یهودی نیز عموماً به دو گروه اشراقی (افلاطونی) و مشائی (ارسطویی) تقسیم شده و از این قاعده‌ی کلی مستثنی نیستند.

آیا گوهر تفکر دینی با تنوع و مراتبی که شما اشاره کردید، در قرآن آمده است؟ و اگر آمده، به نظر اهل معنا چه می‌تواند باشد؟

اگر قرآن فارغ از حجاب رایج تفکر وارداتی هر دوره از ادوار پیشین تا امروز، مورد مذاقه قرار گیرد، هم دانسته می‌شود که انحاء گوناگون تفکر در قرآن مجید با کلمات مشتق از فکر، نظر، عقل، فهم، تدبیر، فقه، شعور، درک، معرفت، علم (آگاهی) و غیر آن آمده است - که در حالت اسمی، فعلی، صفتی و قیدی در موارد مختلف متناسب با مسایل متنوع نظری و عملی و ذوقی، استعمال شده‌اند - و هم می‌توان دریافت که مبنای تمام این گونه‌های تفکر که متأسفانه برای ما وجه تمایز و تفارق آن‌ها ناشناخته مانده و اغلب به تفاوت معانی لفظی آن‌ها بسنده می‌کنیم «ذکر» است که از آن به «تذکر» هم یاد شده است. طرح این مسئله در قرآن مجید یا به عبارت بهتر در تفکر اسلامی و دینی اصیل، به این معناست که قبل از هر نوع تفکری، انسان به نحوی حضوری - مسامحتاً بگوییم ناخودآگاهانه - خواستار «غایتی» است که برای نیل به آن، نحوه تفکر خاصی را انتخاب و دنبال می‌کند. در این نوع طرح، فکر، مرکوبی است که راکب یا سوار بر آن، «ذکر» است.

حال با دید پرسیم «ذکر» چیست که بر فکر تقدم و حتی حاکمیت دارد و به آن ماهیت و جهت خاص می‌دهد؟

ذکر را در فارسی علاوه بر «گفتن» و «خواندن»، اغلب به «یاد» ترجمه می‌کنند و گاهی هم به «خاطر». هر چند شاید مشکل بتوانیم ترجمه دقیقی منطبق با معنای قرآنی و نه صرفاً لغوی آن پیدا کنیم، ولی شاید «خاطر» به برخی کاربردهای قرآنی این واژه نزدیک‌تر باشد. جای «ذکر» چه آن را یاد و چه خاطر تلقی کنیم به تصریح قرآن مجید در «دل» است؛ آن‌هم در کنه دل که کلام خداوند از آن به «لب» تعبیر می‌کند و عبارت «وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ» (جز صاحب‌دلان کسی متذکر نمی‌شود) مکرر مورد تأکید قرار گرفته است.

انسان چه در تفکر فردی و چه در اندیشیدن جمعی خود، آگاهانه یا ناآگاهانه «خاطر خواه» چیزی است که آن را مقصد اعلائی خود می‌شمرد. بدین وجه، بنا بر آن که چه چیز را قبله خود قرار داده، جهت و نوع تفکر خاصی پیدا می‌کند. از این رو ذکر را معطوف به «اراده» (خواست) نیز دانسته‌اند. یعنی انسان آن‌گونه که «بخواهد» فکر می‌کند. یا به عبارت دیگر، فکر، مرکوب «خواست انسان»ی است که تابع خاطر دل خویش است. و عوامانه و ساده‌تر بگوییم: هر فرد یا گروه انسانی تفکر «دل‌خواه» خود را دارد.

یعنی، هر زمان و هر طور که دلخواه‌مان باشد، می‌توانیم نوع تفکر دیگری داشته باشیم؟

خیر، این «خواست» را نبایستی با خواش‌های روزمره افراد

و جماعات اشتباه کرد. این خواست که با کلیت وجود انسان فردی و جمعی نسبت دارد، ناشی از «وضع حضوری» انسان در جهان هستی است که به نسبت خاص وی با عالم و آدم و مبدأ و منتهای عالم و آدم خداوند مربوط می‌شود. به عبارت دیگر، چنین خواست بنیادینی، به «معنا» و «هویت» خاصی باز می‌گردد که هر فرد یا جمع انسانی - البته به نحو حضوری - برای موجودیت خود قایل است. همین تلقی و دریافت حضوری است که جایگاه هر انسان فردی یا جمعی را در برابر خود، دیگران، طبیعت و خداوند تعیین می‌کند و «کمال مطلوب» خاصی را باز هم به نحو حضوری برای وی پدید می‌آورد که تنها برای آنان که به وضع خویش «خودآگاهی» دارند، به وجه حصولی منکشف می‌گردد. در افق هر کمال مطلوب خاص است که خواهش‌های جزئی و متکثر روزمره و ویژه‌ای برای افراد و جوامع گوناگون ظهور و بروز پیدا می‌کند و «اراده» ایشان را برای متحقق ساختن آن‌ها برمی‌انگیزد.

این خواست بنیادین که از جهان کثرات به دور است و در کنه ضمیر انسان جای دارد، به چه امری تعلق می‌گیرد؟

خواست بنیادین و اصولاً هر نوع خواست کلی یا جزئی در هر مرتبه‌ای از کلیت یا جزئیت که باشد به امری تعلق می‌گیرد که آن را «زیبا» و به تعبیری بهتر و جامع‌تر، «خیر» تلقی کرده و «دل‌پذیر» یافته باشد. از این رو می‌توان گفت که بنیاد همان خواست بنیادین نیز «مهر» یا «حب»ی ازلی است که در هویدای دل انسان سرشته شده و به دنبال «متعلق» خویش است. انتخاب حضوری دل‌آگاهانه و سپس حصولی خودآگاهانه همین متعلق دلخواه است که به «کلمه» هر فرد یا جمع در کتاب هستی معنا می‌بخشد و هویت و جایگاه و مرتبه آن را مشخص می‌سازد. بدین وجه بود که امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: «قِیمَةُ كُلِّ امْرَأٍ مَا يُحِبُّنَهُ» ارزش هر کس، بدان چیزی است که آن را زیبا می‌شمرد (می‌پسندد) و قرآن مجید نیز اوج مهر به زیبایی را «پرستش» معرفی می‌کند که نهایت عشق و رزیدن به محبوب و معشوق است و به «بندگی» عاشق منتهی می‌شود. [موضوع پرستش معشوق و احساس بندگی عاشق در برابر او، در ادبیات عاشقانه قدیم و جدید جهان عمومیت دارد.] لذا واژه بسیار با اهمیت «عَبَدَ» هم دارای معنای پرستش (عبادت) و هم بندگی (عبودیت) است و قرآن مجید تأکید فراوان دارد که انسان، بالذات عاشق و پرستنده و بنده معشوقی که معبود اوست آفریده شده است.

بنا بر این، سر نوشت او بانوع محبوبی که انتخاب می‌کند، رقم می‌خورد.

احسنت! «زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالتَّبَنِئِ وَ الْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِصَّةِ وَ الْحَبْلِ الْمُسْوَمَةِ وَ الْأَنْعَامِ وَ الْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَتَابِ»

(برای مردم عشق به امیال نفسانی از زنان و فرزندان و همیان‌های طلا و نقره و اسباب داغ بر نهاده و چارپایان و زراعت، آراسته شده است. این بهره زندگی این جهانی است؛ در حالی که خداوند است که جایگاه بازگشت زیبا نزد اوست.)

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَندَاداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ؛ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ...» (و گروهی از مردم، جدا از خداوند،

۱۲ دونگاه

علی‌رغم ظهور مسیحیت و پس از آن ظهور اسلام، و در نتیجه ظهور جریان‌های جدیدی که ادراکات الهامی را مبنای شناخت برتر معرفی نمودند، سیطره نحوه تفکر حصولی یونانی همچنان ادامه یافت و توسط یهودیان و مسیحیان و مسلمانان اهل فلسفه، با تصریفات قابل ذکر به نام فلسفه‌های یهودی، مسیحی و اسلامی موسوم شد.

هم ترازهایی با او را اختیار می‌کنند و به آن‌ها مهری همسان مهر به خدا می‌ورزند؛ درحالی که آنان که ایمان آورده‌اند بیشترین مهر را نسبت به خداوند دارند...)

بیان قرآن حکایت از این دارد که اگر انسان در روز ازل، «زیبای مطلق» یعنی آفریدگار زیبایی را محبوب و معبود خود انتخاب نمی‌کرد، پا به عرصه وجود نمی‌نهاد و شایسته عنوان با اهمیت «اشرف مخلوقات» نبود. ذکر، که در کلام الله مجید هم به قرآن اطلاق شده است، جز تذکر برای «تجدید عهد» انسان با شایسته‌ترین و والاترین محبوب نیست که پرستش و بندگی او، آزادی بخش انسان از هرگونه قید و بند برونی و بالاخص درونی است:

«وإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عِلْيَ أَنْفُسِهِمْ: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟ قَالُوا: بَلَى، شَهِدْنَا...» (و آنگاه پروردگار تو از صلب بنی آدم فرزندان‌شان را بیرون آورد و آنان را بر خودشان گواه گرفت: آیا من سرور شما نیستم؟ گفتند: آری، گواهی دادیم...)

با این یاد و خاطره است که «کام» انسان غرق شده در ظاهر، دیگرگون می‌شود و با گرایش متعالی وی، افق تازه‌ای فراروی او قرار می‌گیرد که «خواست» و «دل‌خواه» دیگری را برایش مطرح می‌سازد و «تفکر» او را برای نیل به آن برمی‌انگیزد. برای او «کام‌یابی»، ماهیت و معنای جدیدی پیدا می‌کند و زمان و مکان و اشیاء و امور از جمله خود انسان و نوع تفکر او نیز صورت تازه‌ای می‌یابند.

به این ترتیب، هر انسانی که موفق به چنین تذکری یا تجدید عهدی شود، به سوی پیشینیان متذکر و دل‌آگاه خودباز می‌گردد.

البته این تذکر، «تاریخی» است و علاوه بر وجه دل‌آگاهانه، با «خودآگاهی تاریخی» نیز قرین است. به همین لحاظ است که بخش عمده‌ای از قرآن مجید و سایر کتب آسمانی، معطوف به «تذکراهای تاریخی» است و هر کتاب، خود را حلقه‌ای «جدید» از زنجیره‌ای می‌داند که از ملکوت آسمان به سوی زمین آویخته شده است. به تصریح کلام الله مجید، در ادوار مختلف تاریخی، خداوند متعال علاوه بر اوصیائی که رسالت انبیاء پیشین را دنبال می‌کردند و اولیائی که به ترویج شریعت زمان خود و رهبری طریقت اعتلای اخلاقی و روحانی مردم می‌کوشیدند و حکیمان الهی که ره‌آموز مردم بودند، در زمان و مکانی که خود مقدر فرموده بود، با «ذکر جدیدی» که توسط پیامبر اولوالعزم اعلام می‌گردید، «عهد» جدیدی با مردمان دوره‌ای خاص می‌بست. با این عهد، افق تازه‌ای فراروی آن‌ها گشوده می‌شد که هر چند با تذکار تاریخی ادوار و انبیاء گذشته همراه بود، ولی بنیاد «تفکر» جدیدی را استوار می‌ساخت که آغاز دوره تازه‌ای از فرهنگ و تمدن بود و عرفان، حکمت، علم، هنر، ادبیات، و حتی حقوق و اخلاق خاص خود را داشت. [بی جهت نیست که در دوران لائیسیم کنونی نیز فصول گوناگون تاریخ فرهنگ و تمدن بشری را با نام ادیان بزرگ هر دوره رقم زده‌اند.]

بنابراین می‌توان با نقاد منطقی فرهنگ غرب، از غرب‌زدگی گذشت و با منطق دقیقی اساس دوران جدیدی از فرهنگ اسلامی را استوار کرد.

هر گونه پرداختن به تحلیل افکار و فرهنگ دیگران و یا پیشینیان، بدون تذکر به ذکر و عهد خاص تاریخی که آن‌ها داشته و یا دارند،

راه به جایی نمی‌برد و تنها مشغله بی‌حاصل اصحاب مدرسه و دانشگاه را فراهم می‌سازد. همچنین است اگر ساده‌لوحانه بخوایم و اراده کنیم که اساس دوران جدیدی از تفکر و فرهنگ و تمدن را صرفاً با مطالعه و پژوهش مرسوم در کلام و فلسفه و علوم انسانی پی‌ریزی کنیم. زیرا بنا بر آنچه گفته شد، بر فرض که بنیاد تمام تفکرات مؤسس جریان‌های تاریخی، «حصولی» محض و فاقد هرگونه تذکر حضوری و خودآگاهی تلقی شوند، هرگز نمی‌تواند صرفاً با محک «منطق» شناسایی گردند، تا چه رسد به اینکه مورد نقادی منطقی هم قرار گیرند؛ زیرا تمام افکار و آراء متضاد نیز می‌توانند «منطقی» هم باشند.

...در خاتمه، با توجه به حلول سال جدید و عید نوروز، چه نکته‌ای را لازم به ذکر می‌دانید؟

شاید مناسب‌ترین نکته، شرح کوتاهی از دعای بسیار والای عید سعید نوروز در زمان حلول سال جدید باشد که از حضرت امام جعفر صادق (علیه‌السلام) منقول است:

«یا مقلب القلوب و الأنصار، یا مدبّر اللیل و النهار، یا محوّل الحول و الأحوال، حوّل حالنا الی احسن الحال»

(ای دگرگون‌کننده‌ی دل‌ها و بینش‌ها، ای اداره‌کننده شب و روز، ای گرداننده‌ی سال و سال‌ها، سال ما را نیکوترین سال گردان!) [ترجمه‌های دیگری که از این دعا شده است، معمولاً بدون توجه به مفهوم آن در زبان عربی و متأثر از معنای واژگان عربی در فارسی است.]

با توجه به بحثی که داشتیم، ملاحظه می‌شود که امام بزرگوار ما نخست به تحول «دل» - که جای ذکر و خاطر است - تأکید ورزیده و به تبع آن تحول «بینش» را - که حاصل تفکر مبتنی بر تذکر است - از خداوند خواستار شده است. زیرا تنها دل پیدار و متذکر می‌تواند موجد «بصیرت» برای انسان باشد؛ همان‌گونه که فقط شخص بیدار می‌تواند پیرامون خود را ببیند. به عبارت دیگر، با «ذکر» دل است که «فکر» افق روشنی در برابر خود می‌یابد و «بینش» پیدا می‌کند.

در چنین افقی است که ساحت زمان دیگری فراروی ما گشوده می‌شود که هم خلوت درون ما - «شب» - و هم جلوت برون‌مان - «روز» - را ماهیت و جهت دیگری می‌بخشد و بالطبع، تمام «حالات» شب و روز - درون و برون - ما را دیگرگون می‌سازد. یعنی اشتغالات تازه و دغدغه‌های جدیدی پیش روی ما قرار می‌گیرد که تعلق به زندگی عالم نوینی دارد. از سوی دیگر، هرچه از گذشته نیز بر جای مانده، معنا و کارکردی نو پیدا می‌کند که قابل قیاس با آنچه تاکنون بوده، نیست؛ زیرا تفکری جدید بنا بر دلخواه یا کمال مطلوبی تازه، همه چیز را به صورت بدیعی تصور می‌کند که نه تنها با آنچه «هست» متفاوت می‌نماید، که کاملاً در مجموعه خاص خود هماهنگ و منسجم است.

در این ساحت است که نه تنها سال، بلکه «سال‌ها» ی ما، یعنی دوران تاریخی‌مان متحول می‌شود و به سوی کمال مطلوب - که در دعای شریف به «نیکوترین سال» تعبیر شده است - پیش می‌رود. به امید تذکری باید بود که شایسته‌ی قلب سلیم است و چشم بصیرت ما را می‌گشاید و روزگار بهتری را برای تحقق «بهترین‌ها»

پدید می‌آورد. آرزو داریم که حق تعالی دوران ما را متحول سازد و حوالت تاریخی دیگری را مقدر فرماید که خاطر او را جایگزین خودبینی و خودخواهی این دوران گرداند.

دو نگاه

هر گونه پرداختن به تحلیل افکار و فرهنگ دیگران و یا پیشینیان، بدون تذکر به ذکر و عهد خاص تاریخی که آن‌ها داشته و یا دارند، راه به جایی نمی‌برد.



۱- بقره/ ۲۶۹
۲- آل عمران/ ۱۴
۳- بقره/ ۱۶۵
۴- یس/ ۴۱